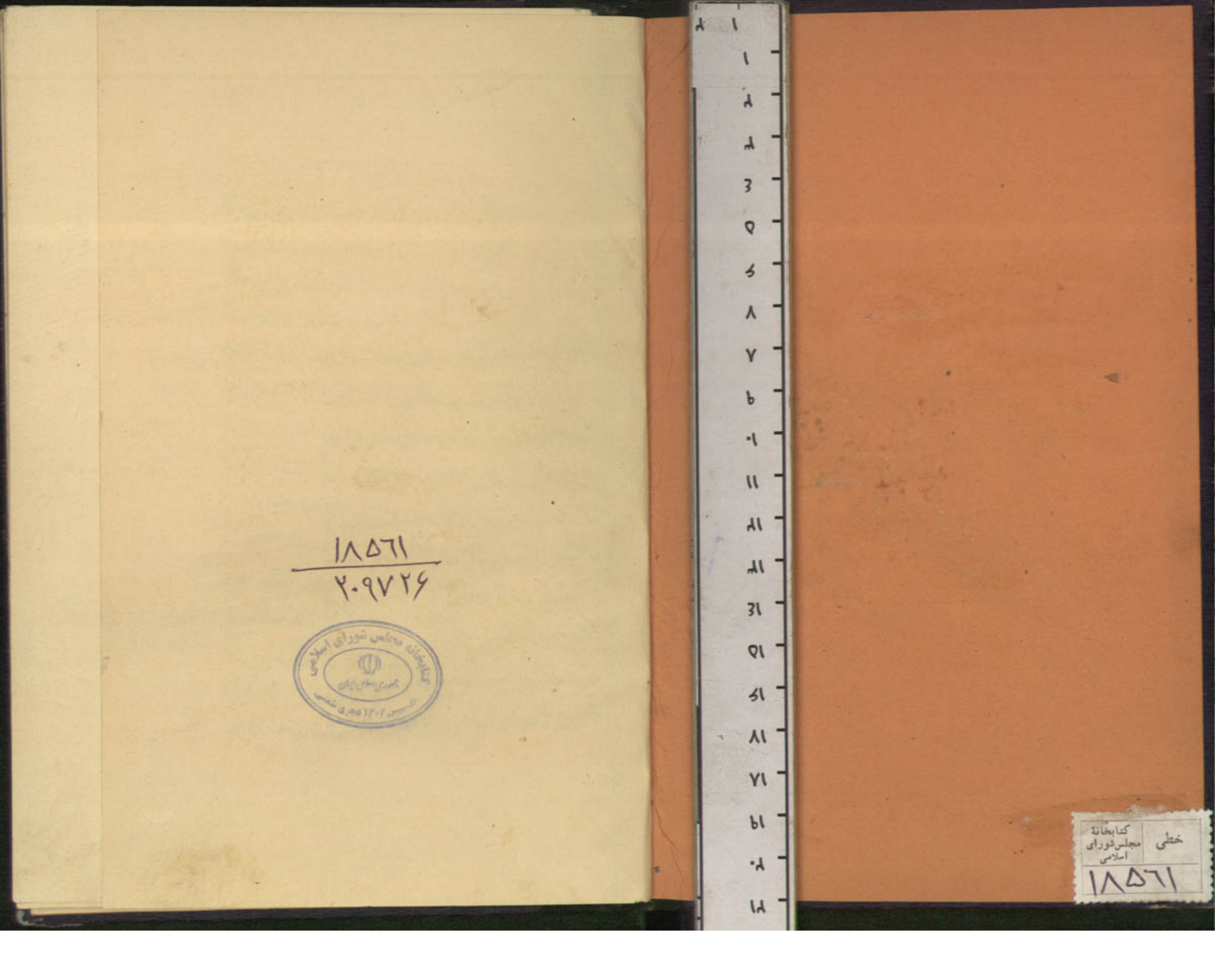
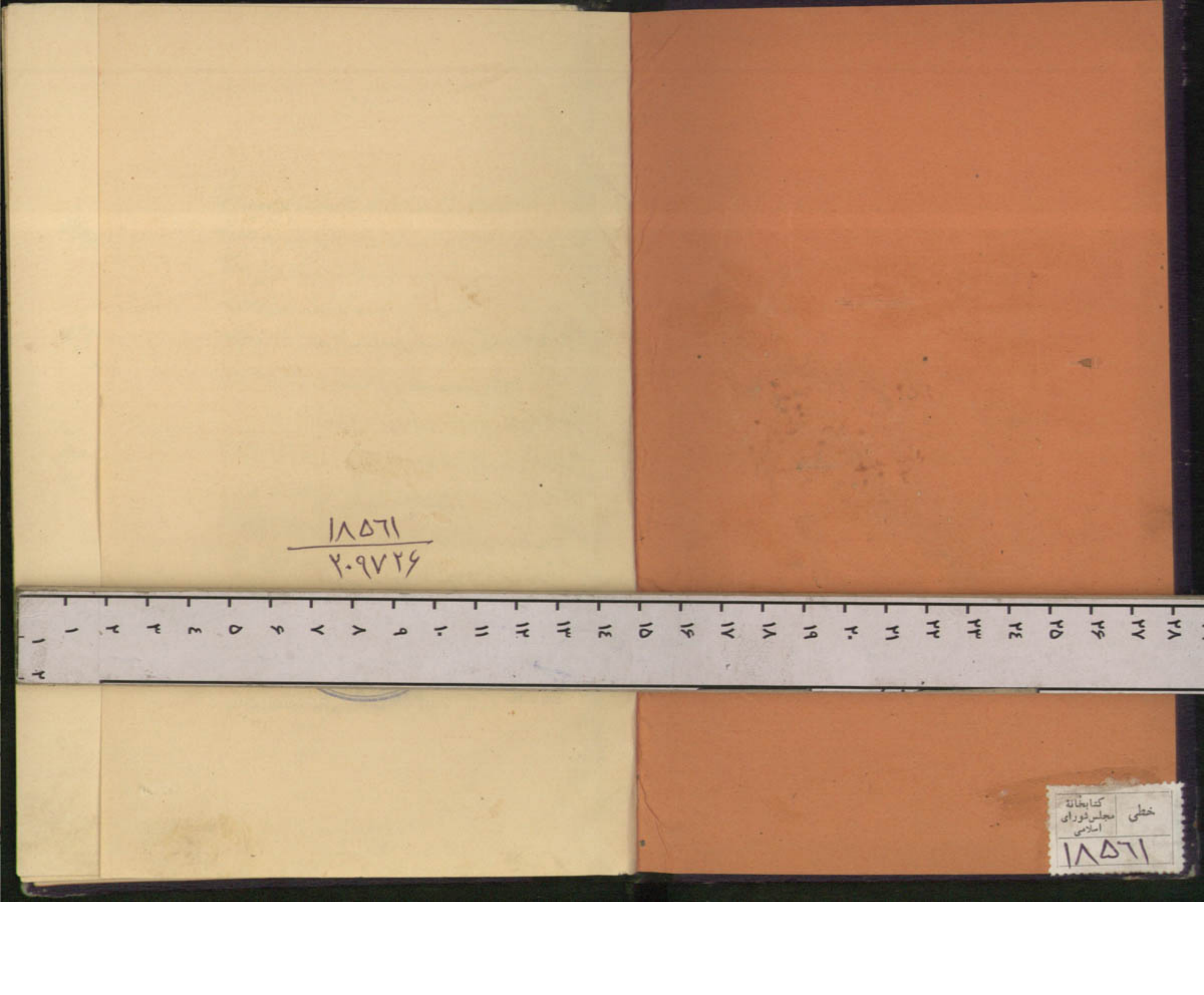
اسرالله صغری
۸۹۶۹,۲۰


۱۸۵۶۱
۲۰۹۷۲۶
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۵۶۱



۱۸۵۶۱
۲۰۹۷۲۶
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۵۶۱

رساله ایست موسوم بموش و گربه و موضوع آن مربوط بضبط شیره تریاک
بزند است (زند یکی از قصبات ایالت کرمان است)

در سال ۱۳۰۲ شمسی که آقایان مستشاران خارجه که رئیس آنها میلسپو بود
زمامدار مالیه ایران بودند و یکی از آقایان و اعضاء مرکزی پیشکار و رئیس مالیه
ایالت کرمان بود در موقع ضبط شیره تریاک دو نفر از کهنه عاملین محلی را
خسته السلطان قلعه عسکری و میرزا محمد خان که هر دو در [illegible] متخصص
و زبردست بودند مأموریت میدهند که بزند رفته شیره تریاک آنجا را تحت
نظارت امنیه زند میرزا احمد صالح خان رفسنجانی که او نیز در تعدی
گوی سبقت را از سایرین ربوده ضبط نمایند مأمورین فوراً وارد زند
که میشوند قبل از شروع بکار و انجام وظیفه مجلسی بطرز خصوصی تشکیل داده داخل در شور [illegible]

و مذاکره میشوند بعد از تبادل افکار و یکایک گزارش و اظهار عقیده شیم را انگیز
کم تأمین آتیه و جلب منافع خودشان را در این مأموریت بر انجام وظیفه و صرفه
دولت مقدم میدانند و عایدات حاصله از شیره تریاک را هر مبلغ و بهر مقدار که شود
بچهار قسمت متساوی تقسیم نمایند که یک قسمت برای دولت منظور و سه
قسمت دیگر برادروار مابین و وقف بر آن شهر که دلالت بر خیر از این
لذا بعد از عقد اتحاد و قرارداد های سری پس مأمورین ضبط و امنیه مالیه
هر کدام در قسمتی از توابع زند مشغول عملیات میشوند —

و از آنجا که اولیاء امور و مفتشین خفی از دور و نزدیک همیشه ناظر و نگران
اعمال هر کس هستند راپرت عملیات مأمورین ضبط و تجدیدسات آنها را
بآقای پیشکار مالیه در کرمان میدهند آقای پیشکار عصبانی شده تصمیم میگیرند که مفتش
مفتش به زند اعزام دارند که عملیات مأمورین ضبط را تفتیش نموده راپرت
آنرا بآقای پیشکار مالیه بدهد — لذا آقای میرزا عبدالصمد خان شیرازی
مفتش رسمی اداره مالیه ایالتی را برای انجام این مقصود انتخاب و بزند اعزام
میدارند آقای مشارالیه با چند نفر نظامی از کرمان حرکت و با یک اتین و پلیس
وارد زند و لدی الورود بنای خرخشه و تندی را با مأمورین ضبط و صاحبان

تریاک نهاده ایرادهای بموردی آنها وارد و تهدیدشان میکند تا کم کم داخل در کار
و عملیات که شده می‌بیند تریاکهای زرند بسیار خوب و ممتاز است که گذشتن
از آنها کار مشکلی است و بطوری شیفته تریاکهای خوش رنگ زرند میشود که زمام
صبر و قرار را از دست داده از آن شدت و حرارت اولیه رو به آرامی و
نرمی گذاشته و ضمناً گله خود را اظهار کرده میگوید خلاف طریقه معتاد است
که مرتع شهاده را از دست داده زیرا تریاکهای خوب و ممتاز تأمین است
بکنم صلاح چنین و مصلحت در این است که مقداری تریاک و مبلغی نقد تحفه آورده
تا مأمورین را بحال خودشان بگذارم و بگذرم که دیر در چنین اتفاق می‌افتد بنابراین
روابط حسنه را با مأمورین ضبط محکم و دو سال متمادی در بودن را فراهم نموده
با اشتهای هرچه تمامتر دندانهای تیز و دم را علم کرده داخل در کار و معرکه میشود .
ورود آقای میرزا عبدالصمد خان بزرند و رفتارشان با مأمورین ضبط و صاحبان
تریاک و عملیات شار الیه در زرند بطوریست که ذیلاً برشته نظم کشیده شده
ولی اشعاریکه بطرز موش و گربه ساخته شده اگر از قواعد شعری و ادبیه خارج
باشد معذرت میخواهم زیرا کمترین از فن شعری و سایر فنون کمالات بهره و فایدتی ندارد

غرض تشریح اوضاع خارج از مرکز و رفتار مأمورین پست و وضعیت ضبط شده
تریاک دایره قصبات ایالت کرمان است که در زمام داری آقایان مفتشان
خارجه جریان دارد

ز شهور سنین محرم بود / روز بکارسان اهالی زرند
که صمد آباد و فتح غازانا / نیمه شب سر حد حنظلانا
آمده وارد زرند شد / هم به تفتیش کارهای شما
با سپاهی چنین سعدا / شده مأمور بر زرندانا
بانگ برزد که ای گروه ضلال / با شتیم کم کنید در وقت
که گر قسید راه شیطان / یا ز دلتان کنم چو شیرا
محکم کرده است بنیانش / یا دهم از آنچه خورده‌اید رشد
که شکم ز شما سپاهانا / یا گمنمان تیغ برانا
گر بخواهید

مقصود از صمد میرزا عبدالصمد خان مفتش است

(غازانا)
مقصود غازی است که سپاهی و جنگی باشد

(حنظلانا)
مقصود حنظل است که هندوانه ابوجهل هم میگویند و چیز بسیار تلخی است

(آز) یعنی حرص

(عظم) استخوان پوسیده اموات است

(دیلماتا) مقصود تجارتخانه دیلماتا است که در کرمان است

قحطی زن ببناع تخانا
گو نخواهید دار ز بیدرزن

بد بیدم که یکی بیت خاران
زودم سوی منجمسر کرمانا

بعض از شیر از و نابراران آز
با دو صد آتش های تبریزا

آمده زانکه سر و کیسه
شتر های خرب و پاتاتا

سوم از کرد بید زن بارک
منجوس قسم نفرا

عاشقان ز سر باشن و بیل
عاشقان را نباشد اینها

پس بیاید و هرچه باید داد
بد بیدم بعشق مولا

همه گشتند شاد زیارو
که شده عابد و مسلمانا

هر یکی یک طبق گرفته بدست
آوریدند نقد و جنسانا

آن یکی با کمال شکر و ادب
آمده در چند تومانا

آن یکی یک برات بافرجه
که بگیرد ز دیلماتا

آن یکی کاسهٔ پر از تریاک — همچو لوطی کاسه گردانا
آوریدند و قیمتش دادند — تا شد او مست و شاد و خندانا
شکر میکرد کا بخدای کریم — روزی ما بکن فراوانا
تا نمائیم عیش و می نوشیم
لول گردیم همچو مستانا

مختصر آقای میرزا عبدالصمد خان مفتش رسمی که برای جلوگیری از قاچاق تریاک و ضبط و حفظ مال دولت برزند مامور شده بودند مقدار قابلی تریاک تمباز و مبلغی پول نقد تحصیل نموده و روی همه را بوسیده مقتضی الزام بگریبان برا جهت و خدمت آقای پیشکار رسیده دست ادب را بسینه نهاده بعد از مراسم تکریم و احترامات لازمه عرض میکند افسوس که دولت قدر اشخاص خدمتگذار صحیح العمل و مامورین لایق خود را نمیداند اگر من برزند نرفته و از سوء عملیات مامورین ضبط جلوگیری نمیکردم معلوم نبود چقدر مال دولت از میان میرفت چون موقع مقتضی است استدعا دارم پیشنهادی بمرکز نمائید که مبلغی اضافه حقوق برای من تصویب و اجازه پرداخت آنرا المکافا صادر نمایند که باعث تشویق و امیدواری عموم مستخدمین درستکار صمیمی هم شده باشد آقای پیشکار در ضمن اظهار

امنان و رضایت از خدمات آقای میرزا عبدالصمد خان انجام تقاضای ایشان را بعهده میگیرند آقای مشار الیه با کمال خرسندی بمنزل خود مراجعت و با فراغت خاطر مشغول کیف و کشیدن تریاکهای مفت و مجانی میشوند مجدداً راجع بعملیات مأمورین ضبط راپرتها بآقای پیشکار مالیه میرسد که خیال ایشان را متزلزل و تصمیم میگیرند مأمور دیگری انتخاب و بیزد اعزام نظر لذا آقای جندقی را که از مأمورین سابق اداره مالیه ایالت کرمان و فعلاً از وکلای عدلیه کرمان و آدم کارآگاه لایقی است موقتاً برای تفتیش و جلوگیری از عملیات مأمورین ضبط بیزد اعزام میدارند آقای جندقی وارد یزد که میشوند مأمورین ضبط و امین مالیه و صاحبان تریاک را احضار و بعد از اظهارات تهدیدآمیز و ابراز رشادت و جلادت شروع میکند بسرودن اشعار ذیل

آمدم با سوار و توپ و تفنگ | با قوانه چرتق سوزانا

یک گویم که تا شوید آگه | ای گروه غوی نادانا

من صمد نیستم که بهر طمع | مال دولت دهم بگادانا

(غوی) گمراه است

[illegible] | همه را بسته [illegible]

همه را من بتخفیف و خوردی [illegible] | آیه فاقطعوا شده نازل

[illegible] اخراج از زندانا | بهر دزدان بحکم یزدانا

نشناسم نه عرف و [illegible] | گفت جنت که من غلام تو ام

[illegible] | [illegible]

[illegible] | صاحبان اراضی و تریاک

[illegible] | نیز با ناله و ضجیجانا

بهر تعجیل پول و اخذ وجوه | همگی رو بسجده [illegible]

عدلیه است معدن [illegible] | نمودند عجز و الحانا

(دبم) یکی از قصبات بزرگ کرمان است

(ضجیجانا) مقصود ضجه و ناله است

که تو هستی بزرگ و کلب کبیر   نما رحم بر مسلمانها

جنده گشت ساکت و صامت

چون شنید آن حنین و نالهها

(حنین) ناله است

الغرض آقای جنده با یک طرز عاقلانه مقداری شیرهٔ تریاک که ربوده بود
بعد از چنگ مخلصین بیرون آورده و منحوسانه با دوره مالیه نوبت کرده مدت
خود را در خدمت آقای پیشکار بروز داده باشد هنوز جنده رازش را تغییر
نکرده و با اینکه عملیات جنده یک اندازه رضایت بخش هم بوده
آقای پیشکار از جنده هم سوءظن حاصل نموده تصمیم میگیرند که مأمور دیگری
برای زرند ناب و غرامت دلفار لذا آقای میرزا فتح الله خان رئیس تفتیش را
که طرف اعتماد آقای پیشکار بودند و در تقوی نیز گوی سبقت را از نیارین ربوده اند
با چند نفر نظامی از سواره و پیاده بطرف زرند حرکت میدهند خبر حرکت
آقای میرزا فتح الله خان بزرند که میرسد مأمورین ضبط و امنیه مالیه و جنده
از صاحبان تریاک و اراضی شان را استقبال نموده با یک تجلیل و احترامات شایان
واردشان میکنند آقای میرزا فتح الله خان در بدو ورود بنای خوش

وتندی را با مأمورین ضبط گذاشته فشار زیادی بآنها وارد می آورد
بطوریکه بیچاره امین مالیه مجبور بخوردن تریاک میشود که انتحار کرده و جان
خود را از دست میرزا فتح الله خان خلاص کرده کان آفرین بسیار
مصلحین خیر اندیش مسبوق شده در صدد جلوگیری بر می آیند آقای
میرزا فتح الله خان که برای جلوگیری از اتلاف مال دولت مأمور شده بودند
وارد در کار و معاملات که میشوند می بینند تریاکهای زرند خیلی خوب
و خوش رنگ و یک حال جذابیتی دلفار که نمیتوان از آنها گذشت
با خود میگوید ایمرد عاقل مبادا قافیه را از دست داده در خیال خدمت
بدولت باشی که عقلا گفته اند وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
بنابراین صرف نظر از انجام وظیفه نموده و تمام خصوصیت و درستی را
با مأمورین فراهم معادل پانصد تومان وجه نقد و مقدار قابلی
از تریاکهای خوب زرند تحصیل نموده مأمورین ضبط و صاحبان تریاک را
بحال خودشان گذاشته و با همه خداحافظی نموده با کمال خرمی
باتفاق جنده سوار اتومبیل شده بطرف کرمان میرانند و در عرض راه
زبان باظهار شکرگذاری گشوده و هم محض ابراز شهامت تذکر بیان شعر میشوند

هر که کار خدا کند بیقین — روزیش میشود فراوانا

پسر زال و رستم دستان

یادگارش منم بدورانا

ازآنجا که عادت روزگار غدار همیشه مخالف با آمال و آرزوها بوده و پیش آمدها برخلاف انتظار است در شهر کرمان بمحاذی منزل آقای جندقه کم میرسند جندقه با آقای میرزا فتح الله خان تعارف کرده میگوید بفرمائید یک سیگاری در منزل بنده صرف فرموده تشریف ببرید ... آقای میرزا فتح الله خان غافل از نیرنگهای روزگار و غافل از خیال آقای جندقه از اتومبیل پیاده و بطرف منزل جندقه میروند جندقه با آدم خودش اشاره میکند پول و تریاک را از توی اتومبیل بردار و بیاور بمنزل آدم جندقه هم بسته تریاک و کیسه پول را از توی اتومبیل برمیدارد میبرد آقای میرزا فتح الله خان پس از صرف چای و سیگار می آیند که به اتومبیل نشسته بطرف کرمان حرکت نمایند می بینند که جای پول و تریاک خالی است جندقه میگوید بسته تریاک و کیسه

چه شده جندقه میگوید منزل بنده است میرزا فتح الله خان میگوید بفرمائید بیاورید ببریم جندقه جواب میدهد اینجا منزل خودتان فرقی نمیکند میرزا فتح الله خان اصرار میکند جندقه فرار میکند بعد که ملتفت میشود جندقه خیال دارد پول و تریاک را نمیدهد قدری اصرار میکند جندقه میگوید آقای من این پول و این تریاک مال شما نیست و خیال باطلی است مال الله است و باید در اینجا توقیف شود تا تکلیف آن معلوم و تحویل صندوق دولتی شود همینکه آقای میرزا فتح الله خان از پول و تریاکها مأیوس میشود خائباً خاسراً غرغر کنان گوینده زبان راه رفته .... دریده با کمال افسردگی و دماغ سوختگی با اتومبیل نشسته بطرف کرمان حرکت میکنند و در عرض راه با نهایت اندوه و تأسف از رفتن پول و تریاک مشغول نوحه گری و سرودن اشعار حزن انگیز میشوند و شعر ذیل زبان حال ملت است مال آقای میرزا فتح الله خان رئیس تفتیش اداره مالیه ایالت کرمان است

(زجر) مرضی است شدید سال

(ثکلا) زن بچه مُرده را گویند

چونکه سلانیده شد نقش کمک
خورد از جنده ضربانا

با دل پر ز درد و سوز و ملال
زرفه ای وجه و افیانا

رو بدرگاه قاضی الحاجات
بنمودم بکرد زارانا

گاه خنده گاه چه زیجا بردم
تا نمودم فن اختلاسانا

فن زغصه این پول و این تریاک
گشته ام سه سال ام زجیرانا

بنشانند بعد بزنند
با الم کار زحرّن عوارده
اشک ریزیم جمله ثکلانا
گشته زردی کنیم ز غصه و غم
کاه برنگ زار بر تنانا
همه داد و فغان ز دود مُگی
چون زنان در مصیبت اطفالا

با چه رو عذر بنده پیش روم
که مرا جنده نه نگاه دارا

فن چرا گول جنده را خوردم
دادم از دست پول و افیانا

با همه زیرکی که من داشتم
جنده فن کرد با من چو موشانا

رفته بودم چو شیر در کشتم
چون شغالی که خورده تیرانا

رفته بودم که جنده را بکشم
آمدم با دل چو بریانا

الغرض

الغرض با کمال نومیدی ... با هزاران فسوس و حرمانا
غرغر میشمود و مینالید ... همچو کلبی که خورده سوزانا

امید رفعا بکعبث و والسّنعا
دادم از دست پول و افیانا

الحاصل آقای میرزا فتح الله خان از این قبیل اشعار حزن انگیز تأثر آمیز میخواندند و می سرودند و نوحه گری میکردند و بسر و سینه میزدند تا حضرت آقای پیشکار رسیده شرح قضیه و ماجرای خود را حضرت آقای پیشکار عرض کرده و شما هم میگوئید اگر من بزنم رفته و جلوگیری از عملیات مأمورین ضبط نمیکردم کار ضبط تریاک این طوری خراب میشد کمر با هیچ اقدامی اصلاح و جبران آن ممکن نبود و من بدون زحمت این خرابی اصلاح کرده و از اعدف بال درلت جلوگیری کرده ام آقای پیشکار نیز اظهار امتنان و رضامندی از زحمات آقای میرزا فتح الله خان نموده همرتب بنحاخورشان تهیه و مرکز پیشنهاد میکنند که آقای میرزا فتح الله خان در این موقع ضبط شیره تریاک خدمت شایانی نموده متقضی است از طرف

(ماهان) قصبه‌ایست در شش فرسخی کرمان
که مناظر طبیعی آن بسیار خوب و هوایش
معتدل و مرحوم عبدالحمید در آنجا
باغی در آنجا احداث کرده که محل تفریح
مامورین و عموم اهالی است و بقعه
شاه نعمت الله ولی نیز در آنجاست
[illegible]

اولیای محترم وزارت جلیله مساعدت با ایشان نشود و صنایع حق تعالی برای او منظور فرمایند که موجب دلگرمی ایشان در خدمت گردیده و نیز باعث تشویق سایر کارکنان و مامورین صحیح العمل دولت هم شده باشد آقای میرزا فتح الله خان از این اقدام و تصمیم آقای بیگیار تشکرات خود را تقدیم داشته و عرض میکند

اینها همه صحیح و درست

گو که باید چند تا چه باید کرد — که مرا گاه ده تا بخشایانا
گر چنین است حال مامورین
دیده شد بر شما و بر ایشانا

آقای بیگیار برای دلجوئی و ابراز مساعدت نسبت به آقای میرزا فتح الله خان زبان باظهار عطوفت گشوده و ایشان را بجبران خسارات وارده راجع به پول و تریاک که چند تا از ایشان ربوده امیدوار نموده و به مامورین تنهای دیگر تسلی داده متفرق میشوند

چند روزی سکوت باید کرد — چاره‌ای نیست جز خموشانا
من چه بیچاره کنم جانش ملول — زود باید روی لبانانا
پول و تریاک است در اینجا — بهتر و خوب و هم فراوانا

هم ز جیبت بجبران بستن
بار خود را ز تیغ و دشنانا
گر خدا فرض حسی و هرجا
زود گردیم سخت طلبانا
غارت از زور ساعدت ارزان
برکت از خدای بردانا
حکم زان بند و گیر ادرار
زر حکم و التماس ردانا
چونکه مقصود ما شد حاصل
مرده باهم رویم طهرانا
اولیا دادور

[illegible]

خود فرود از که بی از ان
تشنه انتقام در ذرانا
تا توانی همی بگیر و ببند
نمار رحم بر مسلمانا
فرهی ترسم از آنکه در طهران
گوش مالم کنند زندانا
تا گذشته است خط ما مقصر
اسب خود را دهیم جولانا
قالی و شال و پنیر و تریاک
تا توانی بکن ز خیرانا
این نصیحت ز قول من کن گوش
مده از دست راه ذره‌ها
است پست بجواب غفلت و هم
چپاول کنید این وزرا

(جوپار) یکی از قصبات کرمان است که در شش فرسخی کرمان واقع است تریاک آنجا خوب و زیاد است

(پته) پارچه‌های سوزن‌دوزی کرمان است

(رضای خیبر)
مقصود اعلیحضرت پهلوی است که قبلاً رئیس القشون بودند

(شهابها)
مقصود میرزا شهاب نماینده کرمان است

به کلاه پشم و قبضه تفنگ
دل نه بستند و رضا و شادانا

رضاخان که به مملکت [illegible]
همه بهبودی و نجات و چرا

تا که مرکز شد شوق و نظم است
هرج و مرج است و بی سامانا

می باید به تکرار آینه بشد
تا بگوید به پاس شهانا

یک دانی که بند تا شنود از من
سر نموده مرا پریشانا

آن رضای خیبر دلاور که
که رئیس است بر وزیرانا

[illegible]

گر کسی از خود و خورد خارج
نبود مثل [illegible] شیطانا

است آنکه بجز دو گل [illegible]
در حدود ثغور ایرانا

خائنان را سزا دهد بخوشی
خائنان زو شده گریزانا

فقرا زو بهم آسایش
ضعفا راست شده پناهانا

مملکت زو گرفته نظم و قوام
ملت آزاد شده [illegible]

گر شود زنده نادر افشار
میکشد غاشیه بدوشانا

الغرض بهم [illegible] ازان باشد
که رود نزد او شهانا

آن شهابه که بهر حب وطن
رنجها برده است مجانا

آن شهابه که سایر بلدان
میبرند آرزو و غبطانا

که نماینده‌ای چنین صالح
می فرستاد شهر کرمانا

ملکه اگه زغرایب ما
به تماشای تو [illegible] ظرطانا

بکه کند از زمن درین سند
تکیه باشند جلوسانا

پس بباید به سرعت برفت
بار بندیم ز [illegible]

بهر دلداری منفش گل
می سرودند نثر و نظمانا

از طرف دیگر باز از زرند راپرتهای پی در پی از عملیات مأمورین ضبط و تحصیلات آنجا میرسد که آقای پیشکار را فوق العاده عصبانی نموده تصمیم میگیرند که مأمور دیگری انتخاب و بزرند اعزام دارند که مأمورین ضبط و این [illegible] را تحت الحفظ بکرمان بیاورد تا در اداره مالیه بعملیات آنها رسیدگی شود لذا آقای میر علیخان وکیل را که عضو مالیه کرمانی و طرف اعتماد آقای پیشکار بودند با یک عراده توپ و ملزومات آن با دستورات و تعلیمات لازمه بزرند اعزام آقای مشارالیه با یک طمطراق و با یک کروفری از کرمان

حرکت وورود زنند ولدی الورود مأمورین ضبط واین مالیه را احضار
و مشغول تحقیقات شده و ضمناً با نظارت برودت آمیز آنها را
بکیفر اعمال خود تهدید نموده با ابراز شهامت وجلادت شروع
میکند برجز خوانی و سرودن اشعار ذیل

بشنوید از من ای گروه دغا / که بدولت شدید یاغی‌ها

او بود سالار ... / ... زندانها

از شما او دهد گواهی بیش / زانکه هست او چو عمرو عاص‌ها

حکم دارم که از علی نور بصر / بکشیمتان چو ... اعداها

... / ... نصرت الاعداها

هر کجا او کند مکان و مقر / می‌گریزد جناب شیطان‌ها

ببرم سوی شهر تا که شوید / منعدم ... زندانها

در ادا دروه

تجربه کرده‌ام من او را نیک / هرچه گیرد شود چو ریحانها

هرچه بردید و هرچه خوردید / بکشند از دهان و حلق‌ها

بیا ... / ... [illegible]

گر دهید آنچه را که خوردید / بازهم من فرید گویاها

(یاغیها)
مقصود یاغی است

(نصرت الاعداها)
شخصی است فرق آمده
شیطان و دغل

(عمرو عاصها)
مقصود از عمرو عاص
معروف است

پاک سگ کرد و زند او سیلاها / منخورد بال آلت ...

تا بغیبید ... الطغیانها / الغرض بشنوید ...

با تعب و قید چون اسیران‌ها / زود آید ده را سالار بود

چون ببینند خود ایشان را / لرزه افتد در تن و جانها

همه را بست غل و زنجیر / چون اسیران زنگیان را

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

در زندان آنچه بود مأمور / همه را برد سوی ...

تا رسید حکم صادر شد / همه را بر کشند زندانها

مجازات آن که بود معلوم / که بدولت شدند خاناها

(صالح)
میرزا محمد صالح خان امیر
رفیقجان است

(خاناها)
مقصود خائن است

در مجلس و استنطاق مأمورین ضبط و مناجات حشمة السلطان بدرگاه قاضی الحاجات در مجلس

یک اطاق دگر بد تنگ و کال
گرم و تاریک و هم کثیف مثال

توی مجلس ور پریده قلب سیاه
تنگ مانند چشم قلیانا

چرتکه ور رود بالا طاق شدم
یاد شدن آنچه در زندانا

گفت خشت که بجای کریم
رحم کن بر من ای رفیقا

ای خدا ای که داده ای بحران
جن و افسار و شد و پاها

[illegible] نقاشی [illegible]
[illegible] بر سر [illegible]

[illegible] عید [illegible] صدق و وفا
[illegible] جمال [illegible]

[illegible] لطف و کرم
[illegible] خیانا

گرد گرد ای ستم ضابطی ببرم
تر و خیر ز بار و دیوانا

شب آدینه میروم مسجد
بکنم توبه نظر جا

روضه خوانی کنم شب جمعه
بکنم گریه بر شهیدانا

یاد بسکه درازم ملکی دارند
آن همه او صدای کیکانا

بکشند آنکه زر دل و یقیف
انجوش آن روزهای ماضا

ای خوشا آن زمان جوش و فش
وان قدوسیان های گرزا

الغرض بعد حبس و قید شدید
حکم استنطاق صدورا

حکم خشت که وه چه بوالعجبی است
داد و فریاد ازین سلطانا

این نه قانون حرز و شرع و حدا
هست قانون شهر بیضانا

یکطرف داده بیلتی تقدیم
گر نشسته ضابطه زر زندانا

[illegible] نفاوتی [illegible]
[illegible]

[illegible] الله و عارف [illegible]
وای ازین [illegible]

این [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ز تعرفان عصر انتشار
دور حال ایشان آزا

آن همایون بی قیر
وان جنایات و جای تقرا

محضر مصلحین خیر اندیش
با شارات [illegible] آزا

بهر انجام و ختم این موضوع
رأی دادند جمع حاضرا

که نمانند بیلتی تقدیم
حکم [illegible] صدورا

آوریدند و مبلغی دادند
تا شدند مطلق العنانا

آیین چنین است رسم و قاعده | که شده جاری ورد و اجابا
لیک باشد مراکمی گنگش | حق آن گشته بس صعوبانا
یکطرف باز یکنند قسم | که نباشند ذرد و خانمانا
هر یک زمام دار شده | یا شده تجاوز و زیانا
تا دل پر شود خانه که خورد | خورش خوش جیره و فوجانا

گر کسی کرد این معماش
خوانمش یا سینی گوشانا

در ورود کمال الوزاره بکرمان برای تفتیش امور مالیه و معرفی مرحوم میرزا محمود خان مشاور الملک پدر کمال الوزاره و مختصری شرح حال و شکایت ز پیش آمد حرا

چون کمال الوزاره شد وارد | بهر تفتیش شهر انانا
متزلزل شدند جمع کثیر | که بدندی خلاف کارانا
آری آری بعادت جاری | خائنان خائفند و ترسانا
کارها منحرف ز محور خود | شده خارج ز قاعده تا

گشته خارج ز خط [illegible] | جوان امور [illegible]
چونکه ز حبان جمع و رجوع | که بدی بحر [illegible] شیر و زرا
از ورود کمال جد شد | در عدد اشتغال و [illegible]
خرنها او [illegible] | گشت [illegible]
رنگ [illegible] که بود [illegible] رخ | یرقان شد از [illegible]

[illegible]

گشته یا [illegible] و ضمیم [illegible] | گویا [illegible]
الغرض از هراس و [illegible] کمال | لرزه افتاد در تن و جانا
عادات او صحیح و درست | هست با لفطره پاک دامانا
یکند او [illegible] | در امورات [illegible]
آری از آن پدر چنین فرزند | می بباید شود ظهورانا
که بنام و صفت [illegible] | [illegible]

(یرقان) مرضی است معروف به زردی

(سحبان) یکی از فصحای عرب بوده

(دیکرت) بزبان فرانسه نویسنده است

(اگریپا) نوشتن است

(فاتیکه) خشکی است

در سیاست وتی کاسا
در فصاحت نظیر سحبانا

هم بدی در صدارت دیکرت
هم شدی کاشف نجومانا

آنچه پیدا نبود در افلاک
اختری را که بد خفانا

شد مسمی باختر محمود
اختران زو شده بپا انا

چنین شد باصطلاح نجوم
هم از آن اختر جدیدا

عهد [illegible] صاحب [illegible]
مخترع [illegible] الکتریک [illegible]

[illegible] سرکرده شد صهبانا
[illegible] شد [illegible]

[illegible] ارغنون [illegible]
[illegible] گرد [illegible] الا

[illegible] شده مستعصب [illegible]
[illegible] گرد [illegible] عمود [illegible]

از برای این قصه است طولانی
علم من بود قصه بر آزا

گرچه بودم بخط و هم انشاء
ز معاریف شهر طهرانا

پیکر زر بودمی برد صد در
محرم راز هر وزیرانا

اینک افتاده‌ام بتحت شعاع
شده‌ام من ستاره کورانا

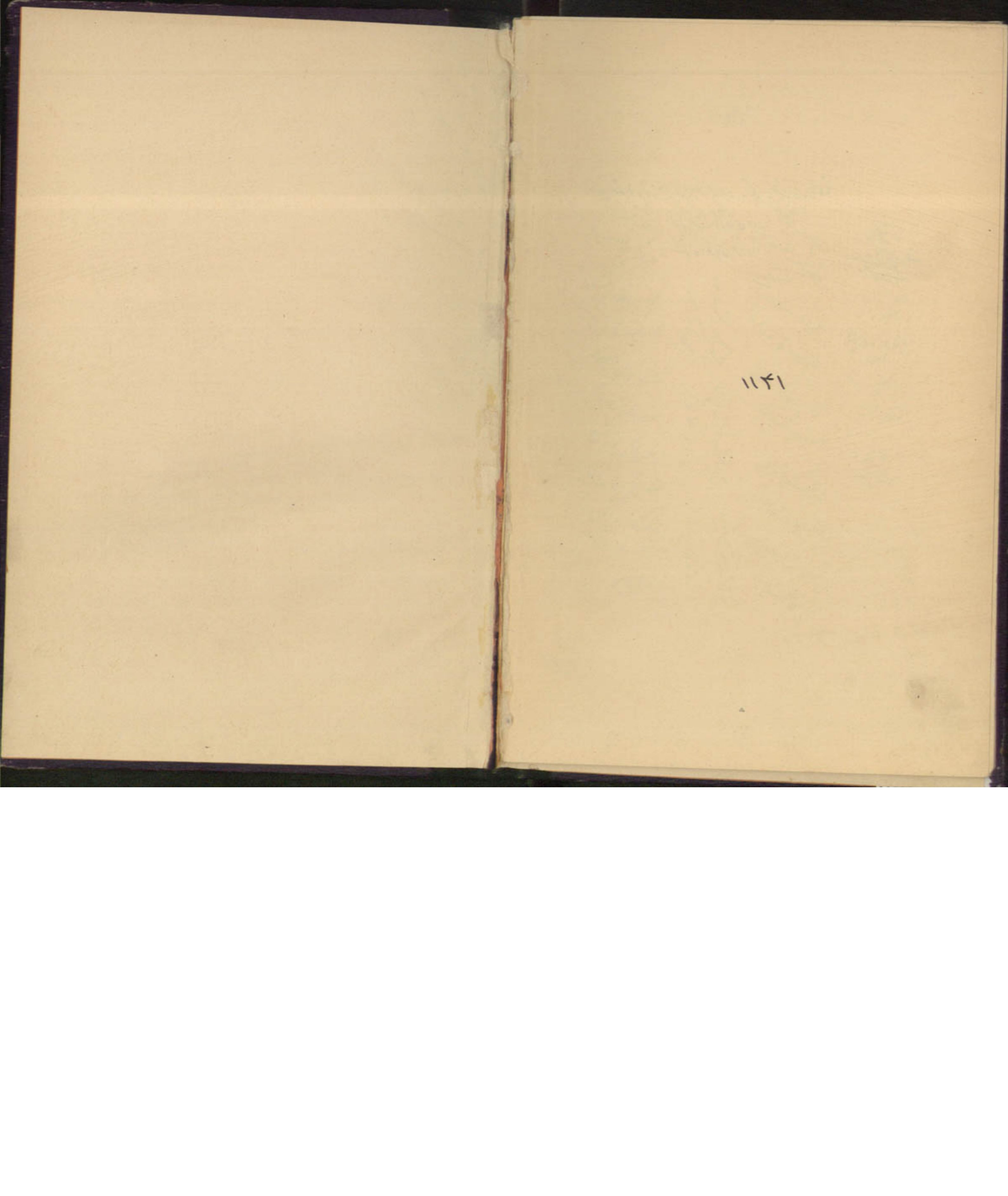
بلکه تحریر کردم و اگرنه
شده ام خسته و فانیکانا

شعرهایم

شعرهایم زنند طعنه و طنز
بر هگو هم عبید زاکانا

دزد [illegible] اگر بودی دور
سکوه‌ها کردی فراوانا

(دیگو) یکی از شعرای معروف فرانسه است


۱۱۴۱